

آرمانشهر یا هزارتوی خرد؟ جدل ویلیام بلیک با فرانسیس بیکن

بهزاد قادری سهی *

دانشیار گروه انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، ایران

زهرا جان‌نثاری لادانی **

دانشجوی دکتری ادبیات انگلیسی، دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۳/۵، تاریخ تصویب: ۸۸/۹/۹)

چکیده

دانش و خردافزاری در یک دوران، اکسیر زندگی آدمی و دریچه‌ای به سوی روشنایی و جستجوی حقیقت شناخته می‌شود و در دوران دیگر، ویرانگر و جهنمی. فرانسیس بیکن در *آرمانشهر* خویش با چراغ دانش به دنبال سروری بر جهان است؛ این در حالی است که در قرن نوزدهم ویلیام بلیک در سردرگم آباد جهنم بر سرنوشت شومی که کارگاه بزرگ خرد گریبانگیر پویندگی خیال و اندام‌وارگی هستی جاودان کرده بود، می‌گریزد.

این مقاله با گذر از آرمانشهر تا جهنم، به مقایسه دو نگرش متفاوت درباره خرد می‌پردازد و از این رهگذر، شیوه کار، ساختار، و میزان پویندگی دو نویسنده را در *آتلانتیس نو* و *کتاب یوریزن* خواهد سنجد. هدف از این پژوهش این است که ببینیم نگاه‌های گوناگون به دانش و خردورزی چگونه بر ادبیات هر دوران تاثیر گذاشته است.

واژه‌های کلیدی: بیکن، بلیک، *آتلانتیس نو*، *کتاب یوریزن*، صورت (Form)، خرد، آرمانشهر.

* تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۵۷، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: bghaderi@ut.ac.ir

** تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۵۷، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: zjannessari@ut.ac.ir

۱. مقدمه

فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱)، فیلسوف انگلیسی، در سال‌های واپسین زندگی خویش به نگارش آرمانشهر علمی به نام *آتلاتنیس نو* (۱۶۲۷) به نثر پرداخت. این «آزمایشگاه بزرگ» که نخست استعاره‌ای بیش نبود، سال‌ها بعد به تشکیل «انجمن سلطنتی» انجامید و در سال ۱۶۶۲ این انجمن را بنا نهادند و دانش نوین را نهادینه کردند. این نهاد علمی به پیش‌بینی‌های بیکن درباره علم نوین جامعه عمل پوشاند و «استقرا و سازه‌های تجربه‌گرایانه» را ساز و کار خود قرار داد (ماریسی ۲۱۱). این سازمان کارش را بسیار خوش‌بینانه و با کند و کاو، کشف و گردآوری یافته‌های پژوهشی، و فراوری برای استفاده عملی آغاز کرد. در ابتدا، هدف بهبود و رفاه حال مردم انگلیس بود. کمتر از دو قرن بعد، شاعر و نقاش دوره رمانتیک یعنی ویلیام بلیک (۱۸۲۷-۱۷۵۷) کارگاه بزرگ مشابه، اما کاملاً آشفته‌ای را به نام *کتاب یوریزن* (۱۷۹۴) هم به نگارش درآورد و هم نقش زد. در این‌جا نیز روش‌های علمی مطرح بود، اما نه تنها مایه خشنودی مردم انگلیس نبود، بلکه هبوط دوم‌شان را نیز شتاب بخشید.

به راستی که صد و شصت سال فاصله میان دو اثر به خوبی توانست به شکل‌گیری دیدگاه‌های ناسازگار دو نویسنده درباره شیوه خردورزی کمک کند. اما هدف از این پژوهش، روشن ساختن شباهت‌ها و تفاوت‌های میان این دو اثر و یافتن پاسخی برای این سوال است که چرا نگارندگانشان چنین دیدگاه‌هایی داشتند و تا چه اندازه هر کدام از این دو گرایش فکری به درستی شناخته شده‌اند. در ادامه به *آتلاتنیس نو* (*Atlantis New The*) و کتاب *یوریزن* (*Urizen of Book The*) می‌پردازیم و به سوال‌های زیر پاسخ خواهیم داد: چرا زندگی علمی تا این اندازه برای آرمانشهر فرانسیس بیکن (*Bacon Francis*) حیاتی بود؟ چرا این شیوه همچون کابوسی خودکامه بر آفرینش ویلیام بلیک (*William Blake*) سایه می‌افکند؟ پیشینه تاریخی سده‌های هفدهم و نوزدهم (یا حتی هجدهم) میلادی چگونه به شکل‌گیری این دو اثر کمک کرد؟ معنای «روش» و «صورت» از دید هر کدام از دو نویسنده چیست و، به این ترتیب، چگونه به مفهوم «پیشرفت» می‌نگریستند؟ سوال آخر این که اهداف بیکن و بلیک در پیوند با علم تا چه اندازه با روح آدمی سازگار بوده‌اند؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، با گذری کوتاه بر رویدادهای مهم هر دوره و تأثیرش بر شیوه فکری دو اندیشمند آغاز می‌کنیم. پیکره اصلی این مقاله دارای چهار بخش است. در بخش اول، به شیوه استقرایی تفکر و نگارش بیکن می‌پردازیم. سپس، درباره مفهوم «بصیرت» از دیدگاه بلیک سخن می‌گوییم. بخش سوم به نتایج شیوه‌هایی که این دو اندیشمند به کار

گرفته‌اند - «جدایی» به عنوان نتیجه شیوه استقرایی بیکن و «زندگانی اندام‌واره» به عنوان میوه «دیدگاه بصیرتی» بلیک - می‌پردازد. سپس در بخش چهارم صورت هر دو اثر را بررسی می‌کنیم تا ببینیم شیوه این دو نویسنده چگونه بر روش زایش ادبی هر یک تاثیر گذاشته است.

۲. بحث و بررسی

قرن هفده و دوران بازگشت، از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی، پستی‌ها و بلندی‌های بسیاری به خود دیده‌اند. کوتاه این رویدادها از این قرار است: مرگ الیزابت اول و تاجگذاری جیمز در سال ۱۶۰۳؛ توطئه نافرجام «گان پاودر» از سوی تندروهای کاتولیک برای انجام انفجار در مجلس و نابودی شاه در ۱۶۰۵؛ مرگ جیمز اول و تاجگذاری چارلز اول در ۱۶۲۵؛ درگرفتن جنگ داخلی و بسته شدن تئاترها در ۱۶۴۲؛ اعدام چارلز اول و آغاز دولت رفاه همگانی و حکومت حمایتی که با نام «اینترگنم» شناخته شده و از ۱۶۴۹ تا ۱۶۶۰ ادامه یافت (در این هنگام قدرت به دست فردی به نام کرامول بود)؛ بازگشت چارلز دوم در ۱۶۶۰ (ایرمرز ج. ۱: ۱۲۰۹)؛ انقلاب شکوهمند (۱۶۸۹-۱۶۸۸) که جیمز دوم را از قدرت به زیر کشید و ویلیام آرنج را به جایش نشانید؛ پیوند اسکاتلند و انگلیس در قالب «بریتانیای کبیر» در ۱۷۰۷؛ و تاجگذاری جورج اول و آغاز حکومت خاندان هانوفر (همان ۲۰۴۵). با توجه به گفته ایرامز، بطور کلی، لرزشی بزرگ در پیکره سیاسی و دینی کشور رخ داد. مثلاً کشمکش پیاپی میان پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها بر سر این مسأله که چه کسی باید کشور را اداره کند، از کدام کیش و آیین باشد، شاه و مجلس هر کدام چقدر قدرت داشته باشند، و چگونه باید دشمنان داخلی و خارجی را از سر راه برداشت. گردن زدن چارلز اول به خودی خود این باور دیرینه را که شاه دارای قدرت خداوندی است از میان برد و در همان حال هراس و احساس گناهی شگرف از بر هم زدن نظم مقدس «زنجیره هستی» را در همه جا پراکند. دیگر کار از کار گذشته بود، و شک و تردید به همه جا رخنه و جایی در ایدئولوژی آن هنگام برای خود باز کرده بود. به بیان دیگر، باور به خدا و طبیعت متزلزل شد و در حالی که گزینه‌های عینی‌تر و باورکردنی‌تر مانند رویکرد علمی جای آن را می‌گرفت، باورهای گذشته به آرامی رخت برپست. در این شرایط، قلمرو ادبی هم دستخوش دگرگونی‌ها و نوآوری‌هایی شد: پیدایش اشتیاقی تب‌آلود به نثرنویسی که ابزار بسیار مناسبی برای گرفتن شکل‌های متنوع همچون «ساده و راست، کوتاه و مثل گونه، عوام‌پسند و مبتذل، شوخ و تا اندازه زیادی پرتصویر، آشفته و پرانرژی، آموخته و پر ایما و اشاره، آراسته و پر از کلمات لاتین» بود (همان ۱۵۲۸) که هر کدام هدف ویژه‌ای را

دنبال می‌کرد. در نتیجه، گونه‌های منشور متفاوتی چون زندگی‌نامه خودنوشت، خاطرات روزانه، سرگذشت، یادداشت‌های روزانه، زندگی‌نامه و، از همه مهم‌تر، مقاله و رساله پدید آمدند که همگی یک ویژگی مشترک داشتند: گرایش به خودنگاری و خودکاوی.

یکی از پیشگامان در زمینه نثر، بیکن بود که مقاله‌های کوتاه و رساله‌های بلندش ابزار خوبی برای آغاز «نوپردازی و بهبودی ریشه‌ای دانش» (همان ۱۵۲۹) محسوب می‌شد. ویژگی‌های برشمرده در بالا در آرمانشهر علمی بیکن، *آتلانسیس نو*، به خوبی دیده می‌شود؛ این اثر خواهان آزادی نوشتار^۱ است و به سوی شفافیت، روانی و سادگی حرکت می‌کند. این سادگی، خواسته خود بیکن بود که علیه سبک نثرنویسی سیسرونی^۲ شوریده بود (کینگ ۳۷) و می‌خواست شیوه «کسب دانش بدون پادرمیانی استعاره» را بر کرسی بنشاند. او می‌خواست از «آشفته‌گی پنهان در دل ایماژ» که به گفته وی «مردم را از حقیقت» (مارسی ۲۶۵) دور می‌ساخت، خلاص شود. از همین رو، نثر بیکن در *آتلانسیس نو* دارای «سادگی ریاضی‌وار» یا ارتباط یک-به-یک بین «کلمه و شیء» (همان ۲۶۶) است. بنابراین، زبان وی در چارچوب صور مقبول (Iconic) است که عینیت می‌یابد. این نتیجه یک دگرگونی فلسفی است: حرکت از «درگیری با کلمه» به سوی «درگیری با جهان عینی اشیاء» که دانش را «عملی» می‌کند (کینگ ۳۸).

۲-۱. بیکن و شیوه استقراء

شاید رساترین بخش از *آتلانسیس نو* در ارتباط با این مقاله، توصیف بیکن از گروه علمی سلیمانانده است و به فلسفه‌اش درباره علم (یا همان گونه که در دوران بیکن با نام فلسفه طبیعی شناخته می‌شد) اشاره دارد. در مجموع، این کاخ شگفت‌انگیز با آزمایشگاهی عظیم به بخش‌های بی‌شمار تقسیم شده و هر بخش ساز و کار و طرح‌های تجربی ویژه خود را برای دستیابی به علیت‌ها و رموز حرکت اشیاء دارد. نمونه‌ای از این ساز و کارها برج‌هایند:

ما برج‌های بلندی داریم که بلندترین‌شان حدوداً نیم مایل، و برخی نیز بر کوه‌های

۱- متن گفته شده در بافت قرن هفدهم آزادی‌خواهانه شناخته می‌شد، اگر چه می‌توان به سادگی با توجه به نمونه‌های موجود در متن این گفته را به چالش کشید.

۲- متون نثر سیسرونی دارای این ویژگی‌ها است: «جدی، موزون و متعادل، آهنگین، سازمان‌یافته و شفاف.» سیسرو (۲۳-۱۰۶ پیش از میلاد) بر نثرنویسی دوره نوزایش و پس از آن تأثیر بسزایی داشت.

سر به فلک کشیده سوارند، تا جایی که بلندای کوه و برج، روی هم رفته، در بلندترین بخش‌ها دست‌کم به سه مایل می‌رسد که این‌ها را مناطق فرازتر نامیده‌ایم. میان مناطق بلند و نقاط پست که مناطق میانی می‌خوانیم، فضای باز وجود دارد. ما برج‌ها را بر اساس بلندی و موقعیت‌شان برای درمان خورشیدی، یخچال، نگهداری، و دیدن پدیده‌های هواشناختی همچون باد، باران، برف، و بوران و نیز برخی پدیده‌های آتشین به کار می‌گیریم. و بر فراز این برج‌ها، در برخی جاها، منظره‌هایی است برای گوشه‌نشینان، که گاهی به دیدن‌شان رفته و آنچه را باید مشاهده کنند به ایشان می‌آموزیم. (بیکن ۱۶۲۷: ۲۱۱)

بی تردید در این سخنان، چینش واژگان با مشاهده، طبقه‌بندی، گروه‌بندی، و نامگذاری، یعنی همان ویژگی‌های زبان علمی، ارتباط دارد. این واژگان در مقاله‌ای از بیکن به نام «درباره مطالعه» نیز یافت می‌شود. در این جا نویسنده تلاش می‌کند حوزه‌های مطالعاتی متفاوت و اهداف‌شان را از هم جدا کند. وی همچنین افراد را بسته به نوع مطالعه‌شان در گروه‌های جدا قرار می‌دهد: «تاریخ انسان را هوشیار می‌کند؛ ادبیات، تندذهن؛ ریاضیات، باریک‌بین؛ فلسفه طبیعی، ژرف‌بین؛ اخلاق، جدی و متین؛ منطق و سخنوری، توانمند برای بحث و جدل». اما وی به این گروه‌بندی‌ها بسنده نمی‌کند و مطالعات ویژه‌ای برای درمان موانع بر سر راه «تندذهنی» پیشنهاد می‌کند: «اگر ذهن کسی سرگردان است، بگذار ریاضی بخواند... اگر قادر به تمیز دادن و یافتن تفاوت‌ها نیست، بگذار به مطالعه مکتبیون [قرون وسطی] پردازد، چرا که ایشان ریزبین و نکته‌سنج‌اند» (بیکن ۱۶۲۵: ۱۵۲).

با نگاهی به کلام موجز بیکن، شگفت نخواهد بود اگر وی را داروگری بدانیم که پشت پیشخوان نشسته و با دقت ویژه‌ای در حال زدن برچسب به شیشه‌ها و بسته‌های دارو است و نسخه‌هایی متفاوت برای بیماری‌های مختلف می‌پیچد. یا حتی با استناد به ویکری (Vickery) و ورنیک (Wernick) می‌توان طرح شگرف بیکن را به علوم کتابخانه‌ای (ویکری ۲۸۱) و شیوه دایره‌المعارفی (ورنیک ۳۳) شبیه دانست.

آنچه در نظر داریم همان شیوه استقراء است که در همه آثار بیکن چون *آتلانتیس نو* پنهان است. شیوه استقراء نیروی محرکه فلسفه بیکن است. این شیوه بر گردآوری اطلاعات از راه مشاهده و به کارگیری حواس بشری تاکید ویژه‌ای دارد. جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) نیز این شیوه را در *مقاله‌ای درباره فهم انسان* (۱۶۹۰) در نظر می‌گیرد و به این ترتیب عبارت لوح

سپید را مطرح می‌کند و حواس را تنها ابزار برای کسب دانش و هوشیاری می‌شناسد. اما بیکن این شیوه را برمی‌گزیند تا در برابر سازمان آموزشی مدرسی آن دوران، خیزشی به راه اندازد. او در برابر مدرسی‌گری، جزم‌اندیشی، و عقل‌باوری فیلسوفانی چون افلاطون که «می‌پنداشتند حواس نمی‌تواند درست و معتبر باشد» (لاک ۲۰۰۷: ۸۷۰) راه دیگری برگزید؛ راهی که از شیوه استقراء به واقعیت می‌رسید. از نظر بیکن، شیوه دیرین از واقعیت دور می‌شد. از سوی دیگر، او از شیوه ارسطویی استفاده واقعی از حواس برای دیدن همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها میان موجودات استقبال کرد. با این همه، چیزهایی از خود نیز بدان افزود: او تأکید کرد که نظریه، نه تنها باید مشاهدات دقیق از طبیعت، همچون همانندی‌ها و ناهمانندی‌ها، را دنبال کند، بلکه همچنین (اینجا بیکن از ارسطو فراتر می‌رود) باید کشف روابط علی از راه تجربه را در راستای کار خود داشته باشد. همان طور که ادوین لاک می‌گوید، این شیوه «طبیعت اصیل اشیاء» را کشف می‌کرد و، در نتیجه، کلی‌نگری را بدون نیاز به «شمارش تمام و کامل» ممکن می‌ساخت (همان). این به معنای دستکاری کنشگرانه کاوشگر در طبیعت بود و با راه و رسم کنش‌پذیرانه و ذهنی عقلی‌گری بیگانه بود. شیوه بیکن ماهیتی ناپیوسته داشت، زیرا در زبان علمی، گفتمان مثال، گفتمان پیوستگی و نظم، و توصیف کار (که برای این شیوه حیاتی بود) همگی از میان می‌رفت (میلر ۶).

با این حال، بیکن می‌پنداشت این شیوه تنها به پیشرفت دانش کمک می‌کند و ثمره دیگری برای جامعه ندارد، مگر این که دستاوردهای علمی توسط هنرهای مکانیکی (آنچه امروز به آن فناوری یا تکنولوژی می‌گویند) به کار گرفته شود. به این ترتیب، بر اساس این نگرش سودگرایانه، علم باید در خدمت فرد باشد و در این شرایط از بازنگری، ویرایش و سانسور گریزی نیست. باید سازمانی وجود داشته باشد تا بکارگیری پرشتاب داده‌ها را کند کند و در اختیار خود گیرد: استقراء نیازمند شکیبایی است.

اما چرا این همه شکیب در گردآوری و نامگذاری داده‌ها؟ با توجه به آنچه گرداننده «سلیمانکده» در ذیل درباره وظایف همکارانش می‌گوید به استعاره داروفروش، علوم کتابخانه‌ای و شیوه دائره‌المعارفی بازمی‌گردیم:

ما دوازده نفر را تحت نام دیگر ملت‌ها (ما نام خویش را پنهان می‌کنیم) به کشورهای خارجی می‌فرستیم که کتاب‌ها، چکیده‌ها و الگوهای تجربی را از همه کشورهای دیگر با خود می‌آورند. به ایشان سوداگران روشنی می‌گوییم. «سه نفر به گردآوری تجربیات

می‌پردازند

«سه نفر نیز تجربیات مربوط به همه هنرهای مکانیکی، علوم آزاد و نیز کارهای صورت گرفته در زمینه هنرها را گردآوری می‌کنند. این دسته را مردان رازدان می‌نامیم

.....

«همچنین سه نفر دیگر باریک‌بینانه در تجربیات همکاران خویش می‌نگرند و می‌اندیشند که چه کاربردهایی از آنها استخراج کنند ...»
«پس از همفکری با همه افراد جهت بررسی کارها و گردآوری‌های پیشین، سه نفر مسئول پرداختن به کاوش‌های نوین برتر و ژرف‌تر در رابطه با طبیعت خواهند بود. این دسته را فانوس می‌نامیم.» (بیکن ۱۶۲۷: ۲۱۴)

در این توصیف نظامی را شاهدیم که به شکل شگرفی در زمینه‌های مشاهده، گردآوری، گزینش و کاربرد سازمان‌دهی شده است. اما پیکره کلی این نظام به شکل غیرمستقیم خبر از یک دلهره درمانی می‌دهد. گویی بیکن هوشمندانه بیماری‌های میهنی را تشخیص داده بود و امید داشت دانش تنها داروی آرمانی قابل تجویز باشد. این تشخیص از نیاز آن دوران برای رسیدن به «باور و یقین» نشأت می‌گرفت. پس تردید در آن دوره امر نامطلوبی نبود، آن هم در دوره‌ای که تمامی سنت‌های ریشه‌دار، داشت از ریشه سست یا کنده می‌شد. اما آرمان‌گرایی بیکن تا چه اندازه به واقعیت نزدیک و قابل استفاده بود؟ تا این جا به شیوه و نگاه خوش‌بینانه بیکن به کارهای علمی از دیدگاه شناخت‌شناسی پرداختیم. اینک به سراغ کتاب یوریزن می‌رویم.

قرن نوزده با پیدایش رمانتیسیسم (۱۸۳۰-۱۷۸۵) آشفتگی‌های ویژه خود را داشت: انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹؛ اعدام لوئی شانزدهم و پیوستن انگلستان به توافق‌نامه‌ای علیه فرانسه در سال ۱۷۹۳؛ «دوران وحشت» به فرمانروایی روبسپیر از ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۴؛ تاجگذاری ناپلئون و شکست‌اش در واترلو از ۱۸۰۴ تا ۱۸۱۵؛ منع تجارت بردگان در بریتانیا در ۱۸۰۷ (ایرمنز ج. ۲: ۱). این رویدادهای عمده بر ذهنیت آن دوره و دوره‌های بعد تأثیر زیادی گذاشت.

انقلاب فرانسه نقطه عطفی برای تاریخ بریتانیا نیز بود. این انقلاب آشیانه‌ای برای امیدها و آرزوهای بسیار بود: پایان نظام زمین‌داری، بیانیه حقوق بشر و شهروند، آزادی، برابری، حق مالکیت و حق ایستادگی در برابر زور. با این حال، بر اساس گفته کیتسون، با روی کار آمدن

رویسپیر و سایه انداختن «حکومت وحشت» بر ملت فرانسه پس از اعدام لوئی شانزدهم در روز بیست و یکم ژانویه ۱۷۹۳، دست‌کم سیصد هزار مظنون دستگیر و هفده هزار نفر با محاکمه دادگاهی یا بدون آن اعدام شدند. اوضاع با خیزش ناپلئون و جنگ‌هایی آتی بدتر شد. همه آرزوها با مردن روح انسانی تبدیل به خاکستر شد. افسردگی بر همه جا سایه افکند، به ویژه که انقلاب صنعتی هم با آن همه کارخانه و ماشین‌آلات بی‌روح برای بریتانیا چهره‌ای هولناک ساخته بود. دانش با گام‌های بلند و تیز در همه شاخه‌ها پیش می‌تاخت: کاوش‌های لوئیجی گالوانی پیرامون الکتریسیته حیوانات یا گالوانیزم در دهه ۱۷۸۰؛ ساخت باتری توسط آلساندرو ولتا در سال ۱۸۰۰؛ ایده شیمی دینامیکی توسط هامفری دیوی؛ کشف ارتباط میان الکتریسیته و مغناطیس با توجه به چرخش سیم به دور یک آهن‌ربا در سال ۱۸۲۰ توسط هانس کریستین اورستد. آبراهام گاتلاب ورنر ایده تشکیل سنگ (به عنوان یک پدیده زمین‌شناسی) را طرح کرد که در آن سنگ از راه کوبش اقیانوسی در دوره‌ای طولانی تشکیل می‌شود؛ و جیمز هاتن بر این باور بود که این نیرو و گرمای زیر سطح زمین است که ساختار زمین‌شناسی کنونی جهان را باعث شده و این که «زمان زمین‌شناسی» به طرز غیر قابل تصویری طولانی‌تر از زمان گفته شده در کتاب مقدس است (کیتسون ۲۰-۳۱۹). پس می‌توان گفت دانش نقش بزرگی در دنیوی کردن دوران و فروکاهیدن آدمی به سطح اتم بازی کرد.

ویلیام بلیک شعر بلندش یعنی کتاب یوریزن را در این حال و هوا سرود (حال و هوایی که هنوز ریشه در خردگرایی و روشنگری قرن هجده داشت و در همان حال برای سست کردن این ریشه‌ها تلاش می‌کرد). این شعر درباره داستان هبوط عقل است. یوریزن نامی است یونانی به معنای «محدودیت» و ریشه کلمه «افق» (horizon) است. همچنین می‌توان آن را جناسی برای عبارت «عقل تو» (Your Reason) دانست. به گفته دیگر، از نظر بلیک، یوریزن شخصیت بخشی به مفهوم «وحشت از کاهیدن همه واقعیت به آن چیزی» است «که خردورزی سرد و محاسبه‌گر با آن سر و کار دارد» (جانسون و گران ۱۴۰). بنابراین، بلیک که قلم‌زن و نقاش حرفه‌ای و چیره‌دستی بود، یوریزن را در صفحه عنوان به صورت ملابنویس نابینایی نقش زد که با دو دست در حال نوشتن قوانینی از جنس آهن بر روی کتابی بزرگ است. در این جا یوریزن چمباتمه زده و پشت سرش چند سنگ قبر را می‌توان دید. با این همه، نوشته‌های این خدای زشت و فرتوت اصلاً قابل خواندن و به کار بستن نیست؛ بلیک داستان را با مددجویی از «جاودانه‌ها» در پیش درآمد آغاز کرده و از ایشان می‌خواهد تا «رازهای تاریک شکنجه و عذاب را فاش گویند» (بلیک ۱۷۹۴: ۲۲۲ پیش‌درآمد، بند ۷): ما به موجودی

بیزارکننده، «خشک مغز» (همان: بخش ۱ بند ۱ مصرع ۳) و پوشالی به نام یوریزن برمی‌خوریم که یادآور هیولایی است که در *فرانکشتاین* روح زندگی در وی دمیده شد. وی همواره مشغول ژرف‌اندیشی، اندازه‌گیری و تفکر تیره و تار بوده و خود را از سرچشمه‌های جاودان زندگی، زنده‌دلی و خیال دور افکنده و همه چیز پیرامونش به هیاهویی بغرنج می‌ماند، به شکل «تگرگ و یخ» و «تندر خزان»، آنگاه که ابر چابک از بالای سرِ خرمن پرواز می‌کند» (همان: ۲۲۳ بخش ۱ بند ۶ مصرع ۵-۳۳). با این همه، یوریزن قانونگذاری را حق خود می‌داند: «من، تنها، این جا در کتاب‌هایی از فلز/ نگاشته‌ام اسرار فرزاندگی را/ رازهای اندیشه تاریک را/ در کارزار و کشمکشی شوم،/ با عفرت‌هایی از هر کجا: / هفت گناه ویرانگر روح و جان را» (همان: ۲۲۴ بخش ۲ بند ۶ مصرع ۳۱-۲۵). اما او قوانینش را بر «کتابی/ از مفرغ جاودان» می‌نویسد. وی (گونه‌ای قناس از) یک قانونگذار است و چنان به طبیعت قانونش باور دارد که می‌گوید: «قانون آرامش، عشق، و یکپارچگی: همدردی، مهر، بخشایش. / بگذار همه یک مأوا گزینند: مأوای سرمدی دیرین را: یک فرمان، یک سرور، یک خواسته، / یک نفرین، یک وزن، یک اندازه/ یک شهریار، یک پروردگار، یک قانون» (همان: بخش ۲ بند ۸ ۴۱-۳۵). اگرچه وی به شرح این قوانین می‌پردازد، ما هیچ‌گاه نخواهیم دانست که به راستی چیست‌اند. این قوانین مانند سختی کتابی که بر مفرغ نوشته شده، محض و دشوارند. نکته جالب این است که قوانین یوریزنی با خودکامگی پدید آمده و توسط حضرت‌الا یوریزنی دیکته می‌شود که کورکورانه می‌پندارد در این دنیا عقل کل است. از همه بدتر، تنها ثمره این قوانین، هفت گناه مرگبار روح‌اند و بس.

در همین حال، لاس (Los) (که از دید بلیک نماینده خیال جاودان بود) نیروهای ویران‌کننده یوریزن را می‌بیند که اکنون بی‌شبهت به مرگ نیست: تکه‌ای گوشت بی‌ریخت. لاس دست به کار می‌شود و همه تلاش خود را می‌کند تا در کارگاه آهنگری‌اش با آتش و پتک و دم و کوره زنجیری بسازد و یوریزن را به بند کشد، اما همه چیز بدتر از پیش می‌شود.

۲-۲. بلیک و بینش

کتاب یوریزن نمایانگر فلسفه بلیک درباره خردورزی علمی در زندگی، ذهنیت و خیال آدمی است. توصیف بلیک از یوریزن به عنوان کسی که در نگارش قوانین ویرانگر فرو رفته، در برگیرنده مفهوم بنیادین بلیک درباره «بصیرت» است. چشم برای بلیک بسیار مهم است و او در نامه‌ای به توماس باتز می‌نویسد: «چشم‌هایم با بینشی دوچندان می‌نگرند/ و با من است این بینش دوچندان: / با چشم درون مرد خاکستری فرتوتی می‌بینم/ و با چشم بیرون خاشاکی بر

سر راه» (بلیک ۱۸۰۲: ۸۱۷، ۳۰-۲۷). بلیک بر این باور بود که خردورزی و محض‌انگاری دانش، به کور شدن بینشی می‌انجامد که از درک آدمی جدایی‌ناپذیر است. مارک شور در کتاب *ویلیام بلیک: راه‌های بینش* چهار مرحله از بینش بلیکی را برمی‌شمارد: بینش منفرد که شبیه خیال ابتدایی کلریج است و کار آن دریافت جهان روزمره از راه حواس است. سپس، بینش دوسطحی که بر اساس اصل اولیه کلریج درباره هستی طبیعت، ذهن شاعر با استفاده از این بینش به ژرفای حقیقت دست می‌یابد، طبیعت را نمادی از امری می‌داند که در درون یا در پس امور نهان است و به سادگی نمی‌توان آن را دریافت. در نهایت، بینش‌های سه و چهارسطحی که دارای کنشی فراقکنانه بوده و ذهن شاعر با این بینش‌ها طبیعتی می‌آفریند که بازتاباننده احساسات، خواسته‌ها و دغدغه‌های خود شاعرند (شورر ۹-۸). با این وجود، اهمیت بینش چهارسطحی برای بلیک تنها به فرا رفتن از مرزهای «دایره تنگ زندگی کاربردی» محدود نمی‌شود، بلکه در نمایاندن «ترتیب و یکپارچگی زندگانی به عنوان یک کلیت» (نورمی ۵۵۶) نقش کلیدی بازی می‌کند.

این بینش دقیقاً در برابر چشم میکروسکوپی و تلسکوپی جان لاک (John Locke) قرار می‌گیرد. لاک ذهن آدمی را به «لوح سفید» تشبیه کرد که تجربه بر روی آن نقش خواهد زد. از دیدگاه او، ذهن آدمی که به دور از هر گونه پیش‌فرض است در اصل غیرکنشگر بوده و دانشی که در آن جا انباشته می‌شود، یا از راه احساس (دریافت ذهن از جهان) یا از راه بازتاب (دریافت ذهن از کارکرد خود) به دست می‌آید؛ بنابراین، ارتباط ایده‌ها از راه آن دانش درباره یک چیز به واسطه مفاهیم ساده دریافت شده است. در این رابطه، می‌توان گفته لاک را بازگو کرد: «درک، مانند چشم، که تنها از راه بینش خودش درباره امور قضاوت می‌کند، نمی‌تواند از آن چه کشف می‌کند خشنود گردد، چه رسد به آن چه از چنگش می‌گریزد، زیرا آن چه می‌گریزد ناشناخته است» (لاک ۱۷۰۰: ۲۱۴۷؛ تأکید از ماست). به گفته دیگر، برای بهتر فهمیدن ناشناخته‌ها باید بینش جسمانی خود را بهبود بخشیم تا به اندازه تلسکوپ و میکروسکوپ قدرتمند شود.

از دیدگاه بلیک، این چشم‌های ماشینی لاک، به اندازه چشم‌های لنزدار نیوتنی نامطلوب‌اند. این چشم‌ها بر خردافزایی و مشاهده بسیار تأکید دارند. فیزیک نیوتن بر نوعی مشاهده تجربی مبتنی است که در آن «چشم به کمک اندازه‌گیری و استقراء عقلی» (هالت ۲۲) قادر به دیدن است. بنابراین بلیک نیوتن را با تنی برهنه، نشسته بر سنگی در کف اقیانوس، خم شده بر روی کاغذ و مشغول محاسبات ریاضی با پرگار طلایی‌اش نقش می‌زند، گویی اسیر

جذبۀ هیپنوتیزم است. نگاه نیوتن آن قدر باریک‌بینانه بر روی کار محض‌اش خیره شده که دنیای طبیعی زیبای پیرامونش هیچ اثری بر او ندارد. این خیرگی، از نظر بلیک، عامل نابینایی است. شاید نابینایی نتیجه جسمانی ناگزیر کاهش‌گرایی مادی نهفته در به‌کارگیری حواس محض باشد. همان‌طور که سویدن بورگ^۱ می‌گوید: «اندیشیدن با چشم سر، بستن دریچۀ چشم دل است، اما اندیشیدن با چشم دل، چشم سر را باز می‌کند» (به نقل از رین ج. ۲: ۱۲۰). این به آن‌چه افلاطون خطاب به ارسطو گفته بود شبیه است: «ای ارسطو، به گمانم بهتر است بگویم که از راه، و نه با، چشم و گوش به دریافت می‌رسیم» (همان).

اکنون به بررسی نگرش بلیک درباره شیوۀ استقرایی کسب دانش می‌پردازیم. بلیک استقرای بیکنی را عامل اصلی ویرانگر بینش آدمی می‌داند که به جای درمان، او را بیمار کرده است: «آقای فرانسیس بیکن دروغگو است. هیچ اصلی نمی‌تواند آدمی را به کس دیگری تبدیل کند، حتی در کوچک‌ترین ذراتش» (بلیک ۱۸۲۶). البته دیدگاه بلیک تا حدی مغرضانه به نظر می‌رسد، زیرا بیکن خود نیز درباره بی‌نقص بودن دانش تردید داشت. بیکن اعتراف کرده بود که استقراء می‌تواند به نتایج متناقض و خطرناکی بیانجامد. از یک سو، بیکن ریاضی را برای ذهن‌های سرگردان پیشنهاد می‌کرد: «باید بگویم که در ریاضی هیچ ایرادی نمی‌بینم، مگر این که مردم خاصیت عالی ریاضی محض را در این که بسیاری از کمبودهای ذهن و عقل را برطرف می‌کند، به اندازه کافی نمی‌فهمند. زیرا اگر ذهن خیلی کند باشد، ریاضی آن را حدت می‌بخشد؛ همچنین، اگر بسیار سرگردان باشد، آن را سر جایش می‌نشانند» (بیکن ۱۶۰۵: ۴۶، کتاب ۲ فصل ۸ بخش ۲). از سوی دیگر، وی مخالف سرسخت یادگیری «لفظ‌قلمی» و «مُالغتی» بود و «بی‌تردید مشکوک به قواعد زبانی و عینیت‌بخشی به نتایج علمی.» برای بیکن، دانش به «شکل ناب و دست‌نخورده‌اش» تنها می‌توانست در ذهن وجود داشته باشد، و «یا اگر دقیق‌تر بگوییم، در توانمندی‌های خلاق دانشمند» (مارکوس ۶). با این حال، وی به گونه‌ای متناقض‌نما «جستجوی حقیقت را فقط به خاطر حقیقت و به عنوان هدف غایی» محکوم می‌کند، یعنی «عهده‌دار شدن انجام کارهای علمی به جهت خشنودی ذهن و احساسی که در آن نهفته است» (همان ۱۱). بیکن در پیشرفت یادگیری تأکید می‌کند که تکبر آدمی نسبت به دانش خویش باعث شد خود را از پروردگار بی‌نیاز بداند و برای خود قانون بگذارد و به همین دلیل هبوط کرد (بیکن ۱۶۰۵: ۳ کتاب ۱ فصل ۱ بخش ۳). اگر هدف از دانش‌اندوزی این

۱- فیلسوف و نویسنده دینی سوئدی (۱۷۷۲-۱۶۸۸) که آثارش تأثیر شگرفی بر بلیک گذاشت.

باشد، دانش به رکود و ایستایی خواهد رسید. بر خلاف بلیکن که گاه آدمی را به سوی دانش محض تشویق می‌کند و گاه درباره خطرات قابل پیش‌بینی‌شان هشدار می‌دهد، بلیک ریشه این مشکل را در رنجی غیر ضروری می‌بیند که آدمی همچو «پُخوی فکری» بر گرده‌اش می‌کشد. این بخو همان قوانین یوریزنی و زنجیرهای لاس‌اند که آدمی را فلج می‌کنند.

به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های بسیار گویای نگرش هزل‌آمیز بلیک به خرد و خیال که در قالب یوریزن و لاس شخصیت‌بخشی شده، همان برهنه نمایاندن ایشان باشد. از این رهگذر، بلیک به درشت‌نمایی سرنوشت نیروهای تن و ذهن می‌پردازد که اکنون به شکل اندوهباری به بند کشیده، سرکوب و یا بیهوده صرف آفرینش‌های ویران‌گر شده‌اند. همان طور که پرایس (Price) در «استاندارد انرژی» می‌گوید، «بلیک بیش از آن که انسان بد و شرور را نکوهش کند، از آدم بی‌روح و مرده متنفر است. هر معیاری از سرزندگی به سوی معیاری از اخلاق می‌گراید. به همان نسبت، مرگ-درزندگی آدمی را اسیر خدایان دروغین می‌کند» (پرایس ۵۷۲). پس تبدیل نادرست و جاهلانۀ نیرو، مایۀ هراس بلیک است؛ وی این ترس را بسیار ماهرانه در هیأت اسکلتی در نقاشی شماره یازده به تصویر می‌کشد و خطوط زیر را می‌سراید: «از حفرۀ میان بندهای مهره‌هایش / کره‌ای سرخ و سوزان و هولناک / به مغاک درغلطید: / دل‌دل‌زنان، گلوله، لرزان / ده‌هزار شاخه، پیچان / به دور استخوان‌های خشک و سختش. / و دورانی دیگر سپری شد، و چه دوران تیره و تاری» (بلیک ۱۷۹۴: ۲۲۸ بخش ۴- ب بند ۷ مصرع ۹-۱). همان هراس را آن جا که یوریزن چمباتمه زده - پاها در بخو و سر به عقب - و می‌گیرد می‌توان دید. این وضعیت، یادآور چهرۀ قناس و برهنه نیوتن است. در هر دو نقاشی، شخصیت‌ها برهنه‌اند و ماهیچه‌هایشان برآمده و آماس کرده، گویی این دو بدن‌سازی می‌کنند. اما این گونه نیست. آن‌ها تلنباری از نیروی ازلی‌اند. در واقع، بلیک از روی غرض، قدرت ماهیچه‌ها و تن پهلوان‌گونه ایشان را به نمایش می‌گذارد تا نشان دهد که وقتی نیروی ازلی تن و ذهن آدمی اسیر سیاهچال انتراعی‌گری شود، چقدر می‌تواند موجب بدبختی‌اش باشد.

می‌دانیم که تنها آموزش رسمی بلیک در زمینه نقاشی بود، چرا که پدر و مادرش سرسختانه مخالف لنگ و لاق شدن پسرشان در چارچوب آموزش رسمی بودند. دشمنی با خرد و تردید در «یادگیری» اصولی، زیربنای اندیشه‌های بلیک در جزیره‌ای در ماه است که در آن بالاترین شخصیت‌های علمی دوران خویش را دست می‌اندازد. به عنوان نمونه، دکتر هانتز، جراح و کالبدشناس پرآوازه آن زمان، به شکل «جک شکم‌دران» توصیف شده است: «من فقط

دلم می‌خواهد جک شکم‌دران بُرشی از بدن پلوتارک داشته باشد. او کالبدشناسی‌اش از همهٔ قدیمی‌ها بهتر است. چاقویش را تا دسته و با یک ضربه فرو می‌کند و مشتش را می‌کند توی شکم یارو ککش هم نمی‌گردد ... چند ناسزا بارشان می‌کند و با مشت نگاهشان می‌دارد، و به آن‌ها می‌گوید که اگر ساکت نشوند استخوان‌هایشان را خُرد و خمیر می‌کند» (بلیک ۱۷۸۴: بخش ۶، ۵۰). بی‌اعتنایی ظالمانهٔ دانش نسبت به رنج آدمی در کتاب یوریزن آن جا که آفرینش هر عضو از بدن یوریزن عمری به درازا می‌کشد، نیز پیداست. به نظر می‌رسد این آفرینش، بازآفرینی ضدآفرینش باشد زیرا، از یک سو، بیشتر به فرایند کالبدشکافی می‌ماند تا گرد آوردن و نزع دادن، و از سوی دیگر، بیشتر مرگِ روح و روان است تا سرزندگی و تندرستی. گیلپین (Gilpin) نیز به این کنایهٔ بزرگ توجه کرده و می‌گوید کنایهٔ کار دکتر هانتز در این است که او تلاش می‌کرد از رهگذر اندیشیدنِ وسواس‌گونه دربارهٔ مرگ و با گردآوری، کالبدشکافی و مشاهدهٔ «بقایای انسان و حیوان که روزی زنده بودند» به راز زندگی پی بَرَد (گیلپین بند ۵).^۱

۲-۳. جدایی و اندام‌وارگی

در کتاب یوریزن درگیری اصلی میان خرد و خیال است، یا به بیان دیگر میان یوریزن و لاس. همچنین می‌توان گفت که درگیری میان ماشینی‌شدن و نیروی زندگی است. به نظر می‌رسد چنین درگیری از مفهوم جدایی سرچشمه می‌گیرد: جدایی خرد از خیال، جدایی یوریزن و سپس لاس از جاودانگی یا، به سخنی کوتاه، جداافتادگی یک عضو از یک کلِ اندام‌واره. بلیک سخت شیفتهٔ دیدن تمامی ذرات در یک پیکر اندام‌وار بود؛ از همین رو، وقتی لاس از یوریزن جدا می‌شود و اولین زن مستقل از مرد را می‌آفریند، وحشتِ جاودانه‌ها را برمی‌انگیزد. او باور داشت که زن و مرد باید یکی باشند. از نظر بلیک جدایی جدایی می‌آورد، زیرا اگر بخشی از کل اندام‌واره متأثر شود، دیگر بخش‌ها نیز در امان نخواهند ماند و کم‌کم همهٔ کلِ اندام‌واره دچار ویرانی می‌شود.^۲ پس جدایی میان خرد و خیال، باقی جدایی‌ها را به دنبال دارد، جدایی زن از مرد، فرزند از پدر و مادر و غیره. به این ترتیب، وی بر کسانی که

۱- در این جا به جای شمارهٔ صفحه به شمارهٔ بند اشاره شده زیرا در این مقالهٔ دیجیتال شمارهٔ صفحات مشخص نشده است.

۲- مفهوم تأثیرپذیری کلِ اندام‌واره و رنج یکی از اعضاء مورد توجه و بررسی سعدی نیز قرار گرفته بود. وی در شعر معروف خویش می‌گوید: «بنی آدم اعضای یکدیگرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند/ چو عضوی به درد آورد روزگار/ دگر عضوها را نماند قرار»

اندیشه جدایی را در سر می‌پرورانند خرده می‌گیرد. بهترین نمونه از نظریات نشان‌دهنده جدایی، «دیدگاه ذره‌ای» نسبت به جهان است که نیوتن در نظریه ذره‌ای نور، اتم درون ذرات، و گردش کرات در آسمان بدان پرداخته بود. بلیک با «پتیک» (۱۷۰۴) نیوتن آشنا بود و در نامه‌ای به توماس باتس به نظریه ذره‌ای در شعری با عنوان «بینشی درباره نور» اشاره می‌کند: «نور بامدادان/ آسمان کوهساران را می‌آراید/ با ذرات الماس‌گونه/ پاک و شفاف» (بلیک ۱۸۰۰: ۸۰۴، ۱۷-۱۳). بلیک هر چه بیشتر به این نظریه و گردش کرات در منظومه بی‌انتهای شمسی می‌اندیشید، بیشتر باور می‌کرد که مشکل اساسی در نظریه نیوتن زیاده‌روی‌اش در تلاش برای محاسبه و توزین مقوله‌هایی است که در وهم نمی‌گنجد. چنین باوری، تصویر دهشتناکی از کار علمی به دست می‌داد، که عالم کبیر را از صغیر جدا و هر کدام را در لانه خود زندانی می‌کرد، آن هم با روش‌های محدود و کم‌توان نیوتنی. چنین فرایندی از دید بلیک به معنای خفه کردن نیروی وهم‌انگیز و اندام‌وار در درون قفسه‌های کنج‌کاوی بود، کاری که هم دردناک بود و هم قناس.

در «سلیمانکده» نیز این برداشت دور از ذهن نیست. در آن جا هم ساز و کار، در قفسه و قوطی کردن چیزهای متفاوت است تا آن‌ها را به بخش‌های گوناگون بفرستند و تا آخرین درجه ممکن کالبدشکافی کنند تا حقایق، واقعیت‌ها و جوهره شگرف آن‌ها کشف شود. این از نظر بلیک گناهی نابخشودنی بود، چرا که اندام‌وارگی در این کار تکه‌تکه و جوهره هر چیزی آشفته و ویران می‌شد. اما پیامد دیدگاه ذره‌ای از این هم فراتر رفته بود، زیرا با پرده افکندن بر نیروهای بینش، خیال و ذائقه و نوآوری آدمی، او را تنها و تک‌رو کرده بود. چنین نیروهایی زمانی به شکوفایی و رشد می‌رسند که خرد و خیال در کنار هم و با هم باشند. پس اگر یکی بر دیگری پیشی گیرد، فرجام چیزی نخواهد بود مگر سرکوبی یکی به دست دیگری.

با مرور یادداشت‌های تهیه شده درباره کتاب *یوریزن*، موضوع مهمی به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد از نظر ناقدان مخفی مانده است. جای بسی شگفتی است که همه ناقدان به خفقتانی که قوه خیال دچارش شده و بلیک آن را درشت‌نمایی می‌کند، توجه کرده‌اند، ولی هیچ‌گاه تلاش نکرده‌اند این فرایند را از زاویه دیگری هم ببینند. منتقدان این حقیقت را نادیده گرفته‌اند که لاس (تخیل)، *یوریزن* (خرد) را به زنجیر می‌کشد و ناتوان می‌سازد. در واقع، به نظر می‌آید که لاس در بازداشت و جلوگیری از کارهای *یوریزن* به زیاده‌روی دچار می‌شود. وی به شکل اندوه‌باری *یوریزن* را در بند تن کرده و به همین خاطر خود در دام بدتری می‌افتد، و به این ترتیب، به جدایی‌ها و شکاف‌ها شتاب و شدت می‌بخشد. بنابراین، به نظر می‌رسد که بلیک باید به دنبال تعادل و برابری بین دو قوه خرد و خیال باشد. این دو باید شانه

به شأنه هم (در یک اندام) حرکت کنند تا بینش فرامرزی و نوآوری ممکن شود؛ در غیر این صورت، باید در انتظار فاجعه بود.

در واقع، بلیک بیشتر به این دلیل بر تصویر آرمانی بیکن خرده می‌گرفت که بیکن تا اندازه زیادی بصیرت و الهام را (که برای خیال حیاتی‌اند) دست‌کم می‌شمرد، و هنر و ادبیات را به عنوان اموری غیرانسانی و بیهوده به کناری می‌گذاشت: «بیکن هنرهای ذهنی را غیرانسانی می‌خواند. به نظر وی شعر، نقاشی، و موسیقی بی‌فایده بود و، بنابراین، به درد شاهان و جنگ می‌خورد» (جانسون و گرانت ۴۳۷). پس، رسالت بلیک، مانند دیگر رومانیک‌ها، این بود که نظریه حیات و سرزندگی و فیزیک ادراکات را به دنیای خشک پر از فیزیک ماشینی دوران خویش بازگرداند (هالت ۱۰۹). زندگی ماشینی پیوند اندام‌واره و هماهنگی حیات و هنر را در نطفه خفه می‌کند، درست به همان شیوه که انقلاب صنعتی بریتانیا پرتو ارزش‌ها را خاموش کرد.

بین تصویرسازی بلیک و بیکن درباره دانش و دانشمند تفاوت بزرگی وجود دارد. بر اساس گفته هینیز (Hynes)، اولین کار ادبی که چهره خوشبینانه‌ای از دانشمندان به دست می‌دهد آتلانتیس نو است. هدف بیکن در این اثر این بود که جایگاه و اعتبار کهن از دست‌رفته یادگیری را به آن بازگرداند، اما از راه «دگرگون‌سازی تصویر کنونی دانشمند از یک کرم کتاب و دانشمندنمای کوچک مغز به یک آرمان‌گرای نوع‌دوست که به دنبال خیر همه است» (هینیز ۲۴۵)؛ این تصویر تنها در صورتی ممکن است که مسائلی چون «بین‌المللی شدن، استفاده مشترک و سخاوتمندانه از دانش، پژوهش گروهی»، مفهوم «دانشی» که «کاملاً در جهت سود جامعه» باشد، و سانسور بخش‌های پرگزند دانش مطرح شوند (همان). و اما در زمان بلیک تصویر دانشمند با توجه به شورش رمانتیک‌ها در برابر مادی‌گرایی علمی دوره روشننگری شکل گرفت؛ آن‌ها دانشمندی از تبار بیکن را یک «پژوهشگر بی‌عاطفه» می‌شناختند که احساسات و روابط انسانی‌اش را فدای جستجویی وسواس‌گونه برای مادی‌گرایی علمی کرده است. اما در ضمن باید گفت که این تصویر منفی از دانشمند یا کسی که به هر شکلی به دنبال دانش است، دقیقاً خلاف علاقه و ستایشی است که رمانتیک‌ها درباره شکسپیر نشان داده‌اند. شکسپیر با آفرینش شخصیتی چون هملت این شیوه فکری موشکافانه و مردد را به زیباترین وجه ممکن به دست می‌دهد، و به نظر می‌رسد که با فرایندهایی همچون حرکت‌های آرام و حساب‌شده فکری، شالوده یکی از بزرگ‌ترین تراژدی‌ها را پی‌ریزی می‌کند. در این نمایشنامه، هملت مانند یک پژوهشگر به بررسی ریشه‌ها می‌پردازد و خواسته روح پدر برای انتقام‌گیری را حجت نمی‌شمارد، بلکه با دنبال کردن سرنخی از رد پای بر جای مانده از قتل پدر توسط

عمومیش، با برگزار کردن نمایشی در قصر و نیز نمایشی واقعی در پایان، گام به گام شک‌ها را به یقین تبدیل می‌کند و سرانجام دست به انتقام می‌زند. روش هملت به شیوه بیکن شباهت بسیار دارد و با نظر بلیک سازگار نیست. اهمیت این نمایش در این است که با وجود نمایاندن و به کار بستن شیوه استقرایی به همان تأثیری از وحدت تخیل و خرد می‌رسد که بلیک بر آن تأکید می‌کند.

۴-۲. بلیک، بیکن، و صورت

اگر چه ت. س. الیوت (T. S. Eliot) در مقاله‌ای با عنوان «ویلیام بلیک»، چیره‌دستی شگرف شاعرانه بلیک را ستایش می‌کند، در ادامه می‌گوید: «فلسفه‌اش، مانند بینشش، مانند نگرشش، مانند شگردش از آن خودش بود. و بنابراین، بیش از شاعران دیگر به فلسفه خویش اهمیت می‌داد. همین است که او را عجیب و غریب می‌کند و به سوی صورت‌گریزی سوق می‌دهد» (الیوت ۵۰۸؛ تأکید از ماست). سپس الیوت محض‌گرایی فلسفی بلیک را به نقد کشیده و بیماری او را تشخیص می‌دهد: «آنچه نبوغ وی به شدت کم داشت، چارچوبی از مفاهیم پذیرفته‌شده و سنتی بود، تا جلودار سرخوشی او از فلسفه خویش شده و توجه‌اش را به مسائل شاعر جلب کند» (همان ۱۰-۵۰۹). در این جا شاید بتوان گفت «صورت‌گریزی» دقیقاً همان «صورت» مورد نظر بلیک است. اگر به مفهوم بلیکی پیشرفت به عنوان به ثمر نشستن فرایندهای بی‌پایان آفرینش و نوآوری، و به عنوان نتیجه حرکت آمیب‌وار از جایی به جای دیگر، و همچنین به عنوان پیامد پیوند تناقض‌ها در یک کل اندام‌واره بنگریم، درمی‌یابیم که گزینش یک صورت مانا و دگرگونی‌ناپذیر، به معنای پایان دادن به نظریه سرزندگی بلیک است، همان گونه که زندگی جاودان یوریزن دقیقاً در جایی تیره و بی‌جان می‌شود که «لاس» تلاش می‌کند به او کالبد بیخشد. «صورت» ماندگار به «شکل» تبدیل می‌شود و بلیک هیچ کدام از این شکل‌ها را نمی‌پسندد، زیرا محدودیت نهفته در آن‌ها را تاب نمی‌آورد. به خاطر داشته باشیم که بلیک مرزنشینی است که به هیچ جای ویژه‌ای در قلمرو بیکران آفرینش خلاق خویش وابسته نیست. در این جا می‌توان به تفاوت سازنده‌ای که هربرت رید (Herbert Read) میان «صورت» و «شکل» می‌گذارد اشاره کرد:

اصول رمانتیک می‌گوید صورت امری اندام‌واره است که از تجربه حسی هنرمند

سرچشمه می‌گیرد. هنرمند صورت را در نمودهایی می‌بیند که انسان را از عالم جوهر یا

عالم بود جدا می‌کند. این صورت را که خودجوشانه سر برمی‌آورد باید از شکل جدا دانست. شکل امری است که از پیش بوده و به عالم بود تعلق دارد، اما جوهر را تنها می‌توان با ریختن‌اش به درون یک ظرف آماده از ریخت انداخت. (رید ۱۷-۱۶)

با توجه به این گفته، درمی‌یابیم که تعریف بیکن از پیشرفت علمی ایستاست. سلیمانکده مملو از کابین‌ها و بخش‌هایی برای جداسازی‌ست، که همگی تصویر ظرف را به ذهن متبادر می‌کند. این ظروف، دربرگیرنده اعضای جداسازنده دانش‌اند. پس از آن‌ها شکل ساخته و اندام‌وارگی‌شان را از بین می‌برند. آن چه بلیک را بیزار می‌کند، همین دانش شکل‌یافته است. شیوه بلیک بر خلاف بیکن ایده‌ها را به بند نمی‌کشد؛ و همان طور که فرای (Frye) می‌گوید، در آثار بلیک شعر به نقاشی اشاره‌ای ندارد. نقاشی هم شکل ساده‌شده شعر نیست؛ بلکه نقاشی بعد تازه‌ای به شعر می‌بخشد (فرای ۱۹۸۷: ۱۲۱). این بُعد جدید به «هسته شکل تازه‌ای از روایت غیرکلامی» تبدیل می‌شود (همان ۱۲۶). این بُعد، اکسیر حیات آثار بلیک است، زیرا بر اساس گفته شورر (Schorer)، بلیک هیچ تفاوتی بین بیان کلامی و دیداری نمی‌دید؛ پس نقاشی‌اش همان شعر اوست و بالعکس. این بینش ذهنی بلیک هیچ گاه با «اندیشه محسوس و تجربی» شاعران متافیزیک برابر نیست؛ نقاشی‌ها و تصاویر بلیک به خودی خود حقیقت را به دست نمی‌دهند، بلکه نشانگر حقایق نهفته در پشت پرده‌اند. شورر دو نوع از شیوه کار شاعری را بر می‌شمارد. در شیوه اول ایده‌ها در قالب تصویر به سراغ شاعر می‌آیند و او باید آن‌ها را در ذهنش سامان دهد. اما در دومین شیوه، اول تصاویر می‌آیند و سپس شاعر ایده‌ها را از دلشان بیرون می‌کشد. در این شیوه شاهد تصاویر هندسی چند وجهی (Kaleidoscopic) هستیم. شورر می‌گوید این شیوه خاص بلیک (۱۰) بر شالوده باور وی به «صورت اندام‌واره لبریز از انرژی» (همان ۹۵-۳۹۴) استوار است. در جایی دیگر، رین (Rain) این شیوه را «درون‌ریزش همراه با هجوم» می‌شناسد (رین ج. ۱: ۴). به این ترتیب، چاپ دستی بلیک که ریشه در قرون وسطی داشت، گذرگاهی بود تا بلیک با استفاده از آن و سنت گوتیک در شعر و نقاشی، بیزاری‌اش را از صورت و طرح عقلایی نشان دهد (کیتسون ۳۳۱). وحشتی که بر آثار بلیک سایه افکنده، در واقع بخشی از صورت شناور اوست که رسیدن به تعالی را (که خود دارای هیچ صورت ویژه‌ای نیست) مد نظر دارد.

این صورت، نیروهای ذهنی خواننده بلیک را آزاد می‌کند. اکنون در این جا به راحتی می‌توان تفاوت میان صورت بلیکی و بیکنی را دریافت. توصیف دقیق بیکن از سلیمانکده

القائنده صورتی خفقان‌آور است، صورتی که به سوی پیشرفت نیل می‌کند، اما بر خلاف ادعایش، آدمی را از آزادی مورد نیاز برای رسیدن به آن بی‌بهره می‌گذارد. از یک سو، این بنا آزمایشگاهی بزرگ اما قفس‌مانند است، که در آن گروهی از افراد و حجم بزرگی از مواد گردآوری و محدود شده‌اند، که بیشتر تصویری از یک «جمهوری» را باز می‌تاباند تا یک آرمانشهر (کندریک ۲)، زیرا همچنان حضور نیروهای زورگو را در این جا احساس می‌کنیم. از سوی دیگر، شهری که بیکن ساخته، قدرت اداره و کنترل کاربرد دانش را دارد؛ در این شرایط، طبقه تجاری خود به خود تسلیم گروه نخبگان علمی خواهد بود. اما همان گونه که وارمث (Wormuth) بحث می‌کند، با توجه به تاریخ، می‌توان گفت که طبقه بازرگانان همواره قدرت کنترل دانش را در دست داشته، و بدین ترتیب «اندیشه علمی بیشتر به فلسفه بازرگانی تجارت آزاد مربوط می‌شود تا قانون عقلایی که بیکن تصویر کرده بود» (وارمث ۶۹۹). با نگاهی نزدیک‌تر به سلیمانکده می‌بینیم این نهاد پیش از یک موسسه پژوهشی است: فانوسی برای قلمرو پادشاهی که فرامین را صادر و شیوه‌های زندگی اجتماعی را تعیین می‌کند. شیوه در این جا دانش است، اما دانشی که با قدرت و چیرگی درآمیخته. این جا همان طور که روراک (Rurak) می‌گوید، مفهوم امپراطوری آدمی معنا می‌یابد: «میوه این طرح نهادینه کردن جامعه انسانی است که در آن هم از ثروت‌های طبیعی بهره‌مند می‌شویم و هم از تقلا و کشمکش انسانی می‌رهیم» (روراک ۲۰۰). بنابراین، شیوه و صورت در اثر بیکن یکی است: یعنی استقراء، که به میانه‌روی، گزینش، سانسور و «نیاز به کنترل هوشیارانه شتاب در ایجاد دگرگونی‌ها» و نیز «بازرسی و هدایت جریان اطلاعات» (دولی ۳۹) می‌انجامد. چنین صورت و شیوه‌ای از آن چه که بیکن در ابتدا گفته بود فاصله دارد: «آدمی باید اندیشه‌اش را از نوکری برای سنت برهاند» (آگاسی ۵۴۲)؛ زیرا با کنار گذاشتن سنت، انواع دیگر بردگی رخ می‌نماید و بر اندیشه چیره می‌شود؛ بردگی‌هایی مانند تقلید، به حافظه سپردن و تقسیم از راه استقراء.

۳. نتیجه

وجود رویکردهایی این چنین متفاوت نسبت به دانش در قلمرو ادبیات ممکن است در نگاه اول شگفت‌انگیز باشد. از یک سو، بیکن به دنبال آرمان‌گرایی خویش در تصویری آرمانی از جامعه‌ای است که با مفاهیم علمی تجربه‌گرایی و مصلحت‌گرایی خو گرفته است. از سوی دیگر، بلیک از همان جامعه علمی، با گداختن آتشی جهنمی اما سرد و تاریک جهت خردگیری بر این باور دیرپا که نور دانش تنها راه نجات آدمی است، ضد-آرمانشهری می‌سازد.

می‌توان گفت بلیک «هر چیز محضی را رد می‌کند» از جمله «قوانینی که از رهگذر فرایند استقرار عقلایی برای انجام آزمایش، ثبت و ضبط مشاهدات و دستیابی به حقایق کلی گذارده‌ایم و حتی خود قوانین طبیعت!» (ناریس ۶۰). اما این شیوه، از دیدگاه بیکن، تنها رویکرد قابل توصیه برای پایان دادن به تردیدهای زمانه و رسیدن به خوشبختی و شادمانی بود. با این همه، چهره‌های گوناگون دانش در دوره‌های مختلف، خبر از حقیقتی مهم درباره چگونگی تلاش آدمی برای به کار بستن دانش، جهت برطرف کردن دشواری‌های اقتصادی، سیاسی و فکری می‌دهد. با پرداختن به آثار بیکن و بلیک می‌توان چگونگی درک و تفسیر دانش را در این راستا نشان داد، البته با در نظر داشتن اندیشه در هر دوره و نیز، این که دانش، ادبیات هر دوره را وارد چه گذرگاه‌هایی می‌کند. به گفته دیگر، ادبیات هرگز از دگرگونی‌های اجتماعی که همواره بخشی از بشر و بافت آن را تشکیل می‌دهد جدا نبوده است. در نیمه دوم قرن هجده، با استناد به گفته بیت (Bate)، چیزی به نام نسبیت‌گرایی به عنوان راه درست بینش و ارتباط، در پوشش‌ها و با درجات مختلف بر هنر غرب سایه افکند. اما حتی همین بینش و ترفندهایش اتکایی خاص به عواطف داشت، یعنی اگر چه ظاهراً دنیای حس و عاطفه را کنار گذاشته بود و به کند و کاو در هزارتوی دانش می‌پرداخت، خاستگاهش چیزی نبود مگر واکنش در برابر همان دنیا. از سوی دیگر، رمانتیک‌ها به مکاشفه و عاطفه مستقیم و بلاواسطه باور داشتند، اما این بدون تکیه بر «روان‌شناسی سده‌های هفده و هجده» (بیت ۱۲۹) ممکن نبود. پس خردافزاری افراطی به ناچار واکنش معادل عاطفی آن را به دنبال خواهد داشت. اما این دو رویکرد بدون یکدیگر دوام نمی‌آورند. خرد تنها زمانی زنده می‌ماند که شریکانش، یعنی خیال و عواطف با او باشند. همین حقیقت درباره خیال و عاطفه نیز درست است؛ آن‌ها هم برای بالندگی به خرد نیازمندند.

Bibliography

- Abrams, M. H. et al. eds. (2000). *The Norton Anthology of English Literature*. 2 vols. London: W. W. Norton & Company.
- Bacon, F. (1605). *Of the Proficiency and Advancement of Learning, Divine and Human*. In: Hutchins, R. M. (Ed). *Great Books of The Western World: Advancement of Learning, Novum Organum, New Atlantis*. London: Encyclopedia Britannica, INC. 1952. 1-101.
- . (1625). "Of Studies." *Complete Essays of Francis Bacon*. Bailey, P. H. New York: Belmont Books, 1962. 151-52.

- . (1627). *The New Atlantis*. In *Great Books of the Western World: Advancement of Learning, Novum Organum*, New Atlantis. Hutchins, R. M. (Ed). London: Encyclopedia Britannica, INC., 1952. 199-214.
- Bate, W. J. (1946). *From Classic to Romantic: Premises of Taste in Eighteenth-Century England*. USA: Harvard University Press.
- Blake, W. (1784). *An Island in the Moon*. *Blake: Complete Writings with Variant Readings*. Keynes, G. (Ed). London: Oxford University Press, 1974. 44-63.
- . (1794). *The Book of Urizen*. *Blake: Complete Writings with Variant Readings*. Keynes, G. (Ed). London: Oxford University Press, 1974. 222-37.
- . (1800). "To Thomas Butts." 2 October. In: Keynes, G. (Ed). *Blake: Complete Writings with Variant Readings*. London: Oxford University Press, 1974. 804-06.
- . (1802). "To Thomas Butts." 22 November. In: Keynes, G. (Ed). *Blake: Complete Writings with Variant Readings*. London: Oxford University Press, 1974. 816-19.
- . (1826). "To John Linnell." 1 February. In: Keynes, G. (Ed). *Blake: Complete Writings with Variant Readings*. London: Oxford University Press, 1974. 870-71.
- Dooley, P. K. (1986). "Leisure and Learning in Renaissance Utopias." *Diogenes* 34: 19-44.
- Eliot, T. S. (1979). "William Blake." In: Johnson, M. L. & Grant, J. E. (Eds). *Blake's Poetry and Designs*. London: W. W. Norton & Company. 506-10.
- Frye, N. (1975). "Blake's Treatment of the Archetype." *English Romantic Poets: Modern Essays in Criticism*. Oxford: Oxford University, Inc. 55-71.
- . (1987). "Poetry and Design in William Blake." In: Frye, N. (Ed). *Blake: A Collection of Critical Essays*. New Jersey: Prentice-Hall International. 119-126.
- Gilpin, G. H. (2004). "William Blake and the World's Body of Science." *Studies in Romanticism* 43.1: 35+.
- Haynes, R. (2003). "From Alchemy to Artificial Intelligence: Stereotypes of the Scientist in Western Literature." *Public Understanding of Science* 12.3: 243-253.
- Holt, T. (2003). "Blake's 'Elohim' and the Hutchinsonian Fire: Anti-Newtonianism and Christian Hebraism in the Work of William Blake." *Romanticism* 9.1: 20-37.
- Johnson, M. L. & Grant, J. E., eds. (1979). *Blake's Poetry and Designs*. London: W. W. Norton & Company.
- Kendrick, C. (2003). "The Imperial Laboratory: Discovering Forms in *The New Atlantis*." *ELH* 70.4: 1021-1043.
- Kitson, P. J. (2008). "The romantic Period, 1780-1832." In: Poplawski, P. (Ed). *English Literature in Context*. Cambridge: Cambridge University Press. 306-402.
- Locke, E. A. (2007). "The Case for Inductive Theory Building." *Journal of Management* 33.6: 867-890.

- Locke, J. (1700). *An Essay Concerning Human Understanding*. In: Abrams, M. H., et al. (Eds). *The Norton Anthology Of English Literature*. (2000). Vol. I. London: W. W. Norton & Company. 2146-50.
- Markus, G. (1992). "Changing Images of Science." *Thesis Eleven* 33: 1-56.
- Miller, J. J. (1995). "'Pruning by Study': Self-Cultivation in Bacon's Essays." *Papers on Language And Literature* 31.4: 339+
- Morrissey, L. (2008). "The Restoration and Eighteenth Century, 1660-1780." In: Poplawski, P. (Ed). *English Literature in Context*. Cambridge: Cambridge University Press. 211-305.
- Norris, C. (1997). *Against Relativism: Philosophy of Science, Deconstruction and Critical Theory*. UK: Blackwell Publishers Inc.
- Nurmi, M. K. (1979). "On the Marriage of Heaven and Hell." In: Johnson, M. L. & Grant, J. E. (Eds). *Blake's Poetry and Designs*. London: W. W. Norton & Company. 553-65.
- Price, M. (1979). "The Standard of Energy." In: Johnson, M. L. & Grant, J. E. (Eds). *Blake's Poetry and Designs*. London: W. W. Norton & Company. 565-76.
- Raine, K. (2002). *Blake and Tradition*. 2 vols. London: Routledge & Kegan Paul.
- Read, H. (1978). *The True Voice of Feeling: Studies in English Romantic Poetry*. London: Faber & Faber.
- Rurak, J. (1981). "Imaginative Power of Utopias: a Hermeneutic for its Recovery." *Philosophy and Social Criticism* 8: 185-206.
- Schorer, K. (1959). *William Blake: The Politics of Vision*. New York: Vintage Books.
- Vickery, B. C. (1970). "The Triple Glow; Thoughts on Research in Librarianship." Rev. of *Reader In Research Methods for Librarianship*. Bundy, M. L. & Wasserman, P., eds. *Journal of Librarianship and Information Science* 2: 281-286.
- Wernick, A. (2006). "Comte and the Encyclopedia." *Theory, Culture and Society* 23.4: 27-48.
- Wormuth, F. D. (1969). Rev. of *Peace among the Willows*. White, B. *Political Research Quarterly* 22: 699.